

نظریه نظام ولایت و تبیین ساختار توزیع قدرت در مهندسی تمدن اسلامی

مصطفی جمالی

دانشیار فرهنگستان علوم اسلامی، قم، ایران

mo.jamali313@gmail.com

چکیده

از مهم ترین مسائل در مهندسی تمدن نوین اسلامی، تبیین نظریه قدرت و نحوه توزیع قدرت یا ساختار قدرت است. نظریه ولایت فقیه بنیان نظریه سیاسی اسلام است؛ لازم است بر اساس این نظریه، ساختار قدرت و مدیریت در جامعه به عنوان الگویی تمدنی تبیین گردد تا امکان الگوگیری از آن در مقابل ساختارهای رقیب در دنیای کنونی مطرح شود. بنیان نظام سیاسی اسلام بر اساس نظریه امام و امت و جریان تولی و ولایت است؛ ولایت به معنای سرپرستی رشد با مدیریت مادی تفاوت جوهری دارد. ولایت امام معصوم^ع در اندیشه اسلامی، مجرای جریان ولایت الهیه و دارای مراتب «ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی» می باشد و در زمان

غیبت، ولایت اجتماعی امام به فقیه جامع الشرایط تفویض شده است. نظریه ولایت فقیه فقط جریان ولایت یک شخص نیست؛ بلکه نظام ولایت بر محوریت ولایت ولی فقیه است که در رأس هرم قدرت آن، امام جامعه با هدف اعتلای کلمه توحید قرار می‌گیرد و امت وسط، نهاد حاکمیت و دولت است که مجرای جریان ولایت امام و بسط عادلانه آن می‌باشد. امت اسلامی نیز در قاعده هرم قدرت است که با ولایت و مشارکت اجتماعی، عینیت جامعه دینی را شکل می‌دهد. بر این اساس می‌توان در نظام سیاسی اسلام به نظام ولایت اجتماعی قائل شد که در کلان‌ترین شکل آن دارای سه سطح از ولایت «خرد، کلان، توسعه» است که ولایت فقیه ولایت در سطح توسعه می‌باشد. این سه سطح از ولایت وابستگی تام به هم دارند و در یک تأثیر و تأثر مستمر، بنیان تکامل اجتماعی را رقم می‌زنند. در این میان باید به این نکته اساسی توجه داشت که در نظریه امامت و امت، همه انسان‌ها مشارکت در اقامه دارند و جریان تولی و ولایت در جامعه، بین تمامی آحاد جامعه برقرار است.

کلیدواژگان: ولایت تاریخی، ولایت اجتماعی، توسعه، کلان، خرد.

مقدمه

از مهم‌ترین مسائل در طول تاریخ تمدن‌ها، مسئله مشروعیت قدرت و ساختار توزیع آن است؛ چنان‌که در باب پایگاه مشروعیت ثروت و ساختار توزیع آن و نیز پایگاه مشروعیت اطلاعات و علم و ساختار توزیع آن، این سؤال مطرح است. به موازات رشد و بلوغ جوامع بشری، اداره جوامع همواره دستخوش تغییرات زیادی شده است؛ اما آنچه با مطالعه تاریخ به خوبی می‌توان نتیجه گرفت، تفاوت جدی سرپرستی و مدیریت الهی جوامع بر مدار انبیا و اولیای الهی با مدیریت جوامع غیرالهی است. تفاوت این دو شیوه مدیریت متناسب با بلوغ و رشد جوامع در مراحل مختلف واضح‌تر شده است؛ به‌خصوص در عصر حاضر که دنیای جدید بر مدار نظریه دولت - ملت‌ها بر اساس شیوه‌های مختلف دموکراسی به مهار قدرت و اداره جوامع مدرن پرداخته‌اند. به‌رغم همه

این تغییرات، خط اساسی در مدیریت الهی در طول تاریخ، سرپرستی جامعه بر اساس نظریه امام - امت می‌باشد که بهترین و پیشرفته‌ترین و مطمئن‌ترین شیوه در مهار قدرت و اداره جوامع است. اوج تحقق این روش در زمان حیات انسان ۲۵۰ ساله است. اگرچه در ظاهر، حکومت و ولایت اجتماعی در دست امامان معصوم علیهم‌السلام نبوده است، ایشان همواره متناسب با حوزه نفوذ خود اعمال ولایت کرده و سرپرستی شیعیان را بر عهده گرفته‌اند و علاوه بر آن، بر اساس ولایت تاریخی، بستر بلوغ شیعه را به گونه‌ای آماده کرده‌اند تا کم‌کم زمینه تشکیل حکومت اسلامی فراهم آید. برای مثال، برخی حوادث تاریخی نظیر سفر تاریخی امام رضا علیه‌السلام به ایران و به دنبال آن حضور امامزادگان فراوان در ایران و تغییر جغرافیای سیاسی شیعه و تشکیل حلقه‌های معرفت بر گرد حرم‌های شریف امام علیه‌السلام و امامزادگان در طول تاریخ و سرپرستی شیعه در عصر غیبت توسط زعمای شیعه به امر امام و...، زمینه شکل‌گیری حکومت شیعی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه را فراهم آورد. از این منظر می‌توان انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی را اوج بلوغ جامعه شیعه دانست که بر محور امام غیرمعصوم حکومتی شکل گرفته و بالاترین جلوه‌های ولایت‌پذیری در آن به منصف ظهور رسیده است. آنچه در این میان توجه به آن ضروری است، ارتقای ولایت‌پذیری از مقیاس فردی به مقیاس اجتماعی است. اگر در عصر حاضر تمدن مادی غرب به دنبال مدیریت مادی همه شئون حیات اجتماعی بر اساس مبانی و اهداف مادی خود می‌باشد، در مقابل، حکومت اسلامی هم به دنبال سرپرستی و ولایت همه شئون حیات اجتماعی بر اساس مبانی و اهداف خود است. بر این اساس لازم است متناسب با اقتضات عصر حاضر و پیچیده شدن مدیریت اجتماعی، مفهوم ولایت دینی از بساطت معنایی خود خارج گردد و ولایت، متناسب با سطوح مختلف ولایت اجتماعی معنا شود و نظریه ولایت مطلقه فقیه بستر تحقق پیدا کند و به عبارت دیگر، حول این نظریه، نظام ولایت اجتماعی طراحی شود.

بر این اساس در این مقاله ابتدا مفهوم ولایت بررسی می‌شود؛ سپس تفاوت ولایت فردی با ولایت اجتماعی بیان می‌گردد؛ در ادامه نیز پیچیدگی ولایت و مدیریت در عصر حاضر و در آخر، سطوح ولایت در جامعه دینی بیان می‌شود.

۱. معنای ولایت

مهم‌ترین مرحله در استنباط نظریه سیاسی اسلام و طراحی نظام سیاسی اسلام، توجه تام و تمام به مفهوم ولایت است. اصحاب لغت واژه ولایت را به معنای سرپرستی یا دوستی دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ص ۴۰۶). واژه ولایت و همه مشتقات آن در قرآن کریم یکی از پراستعمال‌ترین واژه‌هاست (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱: ص ۴۹). اگرچه مشتقات این واژه مانند «ولی» و «مولی» ۲۳۳ بار (۱۱۰ بار به صورت فعل و ۱۲۳ بار به صورت اسم) در معانی مختلفی در قرآن به کار رفته (همان: ص ۱۹۳)، واژه «ولایت» فقط دو بار در قرآن آمده است (همان: ص ۱۹۵). یکی در آیه ۷۲ سوره انفال و دیگری در آیه ۴۴ سوره کهف که در هر دو آیه به صورت «ولایت» استفاده شده است (همان: ص ۱۹۶). برخی مطرح کرده‌اند که بین «ولایت» و «ولایت» فرقی نیست و هر دو واژه به معنای نزدیک بودن و سرپرستی هستند؛ اما به نظر برخی، ولایت به معنای ربوبیت، محبت، نصرت، موالات و صلح است و ولایت به معنای تولیت و سلطنت؛ همچنین ولایت متعلق به خالق، و ولایت متعلق به مخلوق است (همان: ص ۱۹۵). علامه طباطبایی معتقد است که ولایت در قرآن کریم به معنای محبت نیست؛ بلکه به معنای مالکیت تدبیر و سرپرستی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ص ۲۶-۲۷).

اما معنای اصطلاحی ولایت در حوزه‌های مختلف علوم از جمله فقه، عرفان و کلام با یکدیگر متفاوت است. ولایت در فقه با تعابیر مختلفی به کار برده می‌شود؛ همچون: «جواز تصرف» (نراقی، ۱۳۷۵: ص ۱۹۹)، «تصرف در امر و نهی» (کاشف الغطا، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ص ۹)، «تصرف در اموال و انفس» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ص ۵۴۶)؛ یا معنای دیگری که به نظر امام خمینی علیه السلام مضمون همگی «تصرف و قیام به شئون غیر» است (خمینی، ۱۳۹۸، ج ۲: ص ۱۰۶).

در مباحث عرفانی، اصطلاح ولایت کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد و معمولاً برای تبیین مقام‌های سالک و شیوه سرپرستی او در مراحل مختلف سیروسلوك به کار می‌رود؛ به نحوی که سلوک الهی بدون ولایت معنا ندارد (عبداللہی و ناجی، ۱۳۹۵: ص ۷۶).

در علم کلام، «ولایت» مفهومی عام و فراگیرتر دارد، که هم شامل ولایت تکوینی، هم تاریخی و هم اجتماعی است. دو نوع ولایت اول تنها مختص امام معصوم علیه السلام به اذن

الهی است؛ اما ولایت به معنای امامت و رهبری اجتماعی در زمان حضور بر عهده امام و در زمان غیبت بر عهده فقهای شیعه به عنوان نواب عام امام زمان علیه السلام است.

بنابراین، «ولایت» اعم از اینکه ولایت بر «فرد» باشد یا «جامعه»، به معنای «سرپرستی بر رشد» است که این معنای از ولایت بسیار گسترده تر از مفهوم ولایت به معنای حضانت و نگهداری در فقه است؛ زیرا ولی در حضانت، فقط به مراقبت ظاهری از فرد تحت حضانت می پردازد؛ اما در ولایت - به معنایی که مورد بررسی است - وظیفه خود را سرپرستی رشد فرد یا افراد تحت ولایت خود می داند.

برای روشن شدن معنای سرپرستی رشد، ابتدا باید به معنای تکامل و رشد به طور اجمالی توجه کرد؛ سپس سرپرستی آن را مورد نظر قرار داد. رشد یعنی حرکت کردن، تکامل و گسترده شدن در جهتی که مجموعه افراد آن را کمال می پندارند. البته این امر می تواند جهت الهی یا مادی نیز داشته باشد. رشد در اصطلاح فلسفی به معنای ایجاد وحدت یا کثرت جدید در فرد یا جامعه است؛ بدین معنا که فرد در صورتی که رشد یابد، قدرت نفوذ و هماهنگ سازی بیشتری در حوزه تصرف خود پیدا می کند. این معنا با بیان یک مثال به خوبی قابل توضیح است:

هنگامی که سخن از بلوغ فکری یک فرد به میان می آید، بدین معناست که اطلاعات او نسبت به اطلاعات گذشته، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت افزون تر شده است؛ یعنی مرحله جدید، نه تنها اطلاعات گذشته را دربردارد، بلکه افزون بر آن، اطلاعات جدیدی را شامل می شود که فرد توسط آنها قدرت تشخیص و تصمیم جدیدی پیدا می کند. وقتی سخن از بلوغ روحی و رشد اخلاقی فرد به میان می آید، بدین معناست که او به کمالات اخلاقی بیشتری دست یافته و توانسته است ملکات فاضله بیشتری را در خود ایجاد کند و ملکات گذشته را در خود رسوخ دهد؛ یعنی توانسته است افزون بر قناعت، شجاعت و ایثار، اخلاص و توکل را نیز در خود تجلی بخشد یا در نقطه مقابل، افزون بر زدودن خست، ریاکاری و دنائت، توانسته است بی عفتی و دنیاخواهی را نیز از خود دور کند.

همین معنا در سطحی گسترده تر در جامعه وجود دارد؛ صرف نظر از اینکه رشد در جامعه به معنای رشد تک تک افراد یا به معنای رشد وحدت ترکیبی افراد باشد. به بیان دیگر،

رشد و توسعه در جامعه هنگامی صورت می‌گیرد که مجموعهٔ آحاد جامعه از کمال بالاتری - مثلاً از رشد فکری بیشتر، قدرت تفاهم و قدرت سنجش برتر و بالاخره قدرت روانی و روحی افزون‌تر - برخوردار باشند، که تمامی اینها در قدرت عملکرد عینی بالاتر از آنها تجلی می‌یابد. اصولاً بدون افزایش و پیشرفت، امکان صدق و تحقق رشد در جامعه امکان‌پذیر نیست. بر اساس این معنا به‌خوبی تفاوت معنای رشد و پیشرفت در ادبیات و فرهنگ دینی با مفهوم توسعه در ادبیات غربی مشخص می‌شود.

نکتهٔ آخری که در باب معنای ولایت اجتماعی در فرهنگ دینی باید بدان توجه کرد، این است که ارتباط بین امام و مأموم، مانند ارتباط بین رئیس‌جمهور و مردم یا کارفرما و کارپذیر در نظامات یا مدیریت‌های مادی نیست. در این نظامات، رابطه فقط یک رابطهٔ سیاسی یا سازمانی است که تنها بر اساس برخی مصلحت‌سنجی‌ها و سودجویی‌ها شکل گرفته و مدیر فقط درصدد توسعهٔ جامعه یا کارگاه و کارخانهٔ خود می‌باشد و مهم بر ای او استفادهٔ بهینه از انرژی‌های نهفته در انسان‌هاست که با تمام شدن آنها بازنشسته شده، به سرای سالمندان سپرده می‌شود؛ اما در مکتب اسلام رابطهٔ ولی و امت کاملاً عاطفی و مبتنی بر عشق و محبت طرفینی است. بنابراین در مفهوم کلامی ولایت، معنای عمیقی از عشق و محبت و دوستی نیز نهفته است. اندیشهٔ سیاسی - اجتماعی «حاکمیت ولایت فقیه» در واقع بر پایهٔ همین مفهوم از ولایت استوار می‌شود و سرپرستی فقها بر زندگی اجتماعی مسلمانان را تداعی می‌کند.

۲. مراتب ولایت (تکوینی، تاریخی و اجتماعی)

پس از تبیین معنای ولایت، در گام بعدی سطوح ولایت در مکتب اسلام به‌صورت کلی بیان می‌شود تا مقدمه‌ای برای تبیین مراتب ولایت اجتماعی باشد. بر طبق معارف اسلامی، عالم مخلوق الهی و خدای متعال از باب لطف، سرپرستی و هدایت انسان‌ها را همواره برای رسیدن به کمال و مقام توحید - که همان مقام قرب الهی و هدف از خلقت است - بر عهده گرفته است. مقام توحید، به‌معنای تولی تام به ولایت الهیه است و بدین معناست که تمام شئون حیات انسان مجرای جریان ولایت حضرت حق شود و تمامی احوال و کثرات انسان بر محور ارادهٔ الهی شکل بگیرد و انسان تجلی همهٔ اوصاف الهی شود: «حتی

تَكُونُ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا» (دعای کمیل). توحید یعنی یک آهنگ بر همه افعال انسان حاکم شود و انسان تولى حداکثرى به ولایت الهیه پیدا کند. جریان ولایت الهیه در عالم به سه شکل «تکوینی، تاریخی و اجتماعی» صورت می پذیرد؛ که دو نوع اخیر مختص به جوامع حیات انسانی است؛ ولی نکته مهم این است که بر اساس معارف ناب اسلامی و معارف حقه شیعه، از سنن قطعی الهی این است که طریق جریان ولایت الهیه در تمامی مراتب ولایت و طریق تولى به ولایت الهیه، جز از طریق ولایت ائمه معصومین علیهم السلام و تولى به این انوار مطهره امکان پذیر نیست؛ یعنی امام طریق توحید است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مائده: ۵۵) و این معنا در کلام امام رضا علیه السلام در روایت علی بن ابراهیم آمده است که «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ إِلَيْنَا التَّوْحِيدُ». حضرت در این روایت به خودشان اشاره می فرماید: «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»؛ یعنی «الی هاهنا لا اله الا الله» (علی بن ابراهیم قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ص ۱۵۵). در حدیث سلسله الذهب نیز شرط داخل شدن در دژ لاله‌الاله، تولى به امام دانسته شده است (ابن بابویه، ۱۳۸۹ق، ص ۲۵). بنابراین امام هم ولایت تکوینی، هم ولایت تاریخی - تشریعی و هم ولایت اجتماعی دارد.

ولایت تکوینی امام بدین معناست که تمامی عالم هم به یمن وجود امام و برای رشد و کمال امام خلق شده است (که با کمال امام همه عالم به کمال می رسد) و هم تمام عالم به یمن وجود امام پابرجا می ماند. وجود آسمان و زمین و وجود عالم هستی وابسته به اوست. در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام می خوانیم: «بِيَمِينِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بُوُجُودُهُ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ؛ به واسطه وجود مقدس او به عالم هستی فیض داده می شود و به واسطه او آسمان و زمین پابرجاست» (قمی، ۱۳۹۰: ۲۰۰). در روایات فراوانی در وصف امام علیه السلام چنین آمده است: «لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا؛ اگر حجت خدا نباشد، زمین پابرجا نخواهد بود» (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱: ص ۳۳۴). همچنین در زیارت جامعه کبیره چنین آمده است: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتَمُ وَ بِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَ بِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضَّرَّ؛ وجود عالم هستی از اول تا پایان، به واسطه شماست. نزول باران، فیض خدا برای عالم هستی به واسطه شماست. بقای عالم هستی به واسطه شماست؛ برطرف شدن غم‌ها و بلاها به واسطه شماست».

در ولایت تاریخی، امام ولایت کلیه بر حرکت تکاملی تاریخی دارد و این سطح از ولایت غصب‌شدنی نیست. در باب ولایت تاریخی امام، در ابتدا باید به این نکته مهم توجه داشت که حرکت کلی جامعه بشری در طول تاریخ رو به تکامل است. تحلیل تکاملی بودن حرکت تاریخ از دیدگاه فیلسوفان مسلمان با تعابیر متفاوت بیان شده است که نوعاً ناظر به یکدیگرند. از دیدگاه علامه طباطبایی:

این حرکت و تکامل بر اساس قانون هدایت عمومی صورت می‌گیرد. به موجب قانون هدایت عمومی - که در همه انواع آفرینش جاری است - نوع انسان به حکم ضرورت به نیرویی (نیروی وحی و نبوت) مجهز است که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت راهنمایی می‌کند و بدیهی است که اگر این کمال و سعادت برای انسان - که زندگی اش زندگی اجتماعی است - امکان وقوع نداشته باشد، اصل تجهیز، لغو و باطل خواهد بود؛ و لغو در آفرینش وجود ندارد. این امر نه تنها یک قانون عمومی است، بلکه خواست و نیاز خود انسان نیز می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ص ۱۴۹).

از دیدگاه استاد شهید مطهری:

در فطرت و گوهر تاریخ، حرکت تکاملی وجود دارد. برحسب بینش انسانی، تاریخ مانند خود طبیعت به حکم سرشت خود، متحول و متکامل است. حرکت به سوی کمال، لازمه ذات اجزای طبیعی و از آن جمله تاریخ است؛ و طبیعت تاریخ، نه یک طبیعت مادی محض، بلکه مانند طبیعت فرد انسان، طبیعتی مزدوج است از ماده و معنی... تحول و تکامل تاریخ، تنها جنبه فنی و تکنیکی و ابزاری و آنچه بدان تمدن نام می‌دهد، ندارد؛ گسترده و همه‌جانبه است، همه شئون معنوی و فرهنگی انسان را دربرمی‌گیرد و در جهت آزادی انسان از وابستگی‌های محیطی و اجتماعی است (مطهری، ۱۳۷۸: ص ۳۶).

البته می‌توان از زاویه دیگری تکاملی بودن حرکت تاریخ را تبیین نمود. بر اساس آیات الهی، یکی از سنن قطعی الهی در تاریخ، درگیری مستمر جبهه حق و جبهه باطل است؛ در این درگیری، چه در جبهه حق و چه در جبهه باطل، همه اراده‌ها یکسان، یکنواخت و هم‌عرض نیستند؛ بلکه بعضی از آنها اراده‌های محوری در کل تاریخ‌اند و کل تاریخ را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. در جبهه حق، انبیا و اولیای الهی را داریم که

محور حق در طول تاریخ‌اند و باقی اراده‌ها به اشتداد و قوت این اراده‌ها در مسیر بندگی قرار می‌گیرند. در جبهه مقابل هم اراده‌هایی وجود دارند که محور جریان کفر در عالم‌اند؛ همچنان‌که شیاطین محور استکبار محسوب می‌شوند؛ حتی برخی شیاطین انسانی هم محور شرارت در طول تاریخ‌اند، چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (انعام: ۱۱۲).

حال در این درگیری مدام، باید به این نکته اساسی توجه کرد که محور کل در دو جبهه حق و باطل یکسان نیستند؛ بلکه در کل عالم خلقت و تاریخ، حتماً محور کل در جبهه عبودیت و حق بر محور کل در جبهه باطل غلبه دارد و اراده‌های منفی در نهایت در اراده‌های مثبت منحل می‌شوند؛ یعنی حرکت‌های منفی آنها خود به اشتداد قرب عالم ختم می‌شوند.

به عبارت دیگر بر اساس سنت الهی، تاریخ همواره صحنه درگیری دو جبهه حق و باطل است و اولیای حق و اولیای طاغوت در یک نزاع تام و تمام به دنبال نورانی و ظلمانی کردن تاریخ و جوامع بشری هستند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره: ۲۵۷). اما نه تنها پایان تاریخ بلکه حرکت کلی تاریخ هم همواره به سمت تکامل می‌باشد؛ چراکه اساس خلقت عوالم بر اساس ایجاد تکامل است. البته شاید در مقاطعی از تاریخ به حسب ظاهر جریان باطل غلبه‌ای داشته باشد و با دستگاه محاسباتی باطل خیال کند می‌تواند مسیر تاریخ را عوض کند، اما در همان مقطع هم این امام است که امام همیشه پیروز تاریخ است. در همان لحظه‌ای که یزید و دستگاه بنی‌امیه خیال باطل کرده بود که می‌تواند بساطت خداپرستی را در عالم جمع کند، این سجده سیدالشهدا^ع در گودال قتلگاه بود که انفتاح عظیمی در تاریخ بشری ایجاد کرد و کشتی نجات بشری را به دریای طوفان‌زده تاریخ انداخت تا تمام بشریت را در تمامی ادوار تاریخ به ساحل نجات برساند.

سومین مرتبه از ولایت امام، ولایت اجتماعی است که هم غصب آن امکان دارد (برخلاف ولایت تکوینی و تاریخی) و هم در عصر غیبت، به امر امام، بر عهده زعمای شیعه و نواب عام امام زمان^ع است.

در ادامه به تبیین تفصیلی ولایت اجتماعی و مراتب و ویژگی‌های آن در عصر حاضر پرداخته می‌شود.

۳. تفاوت ولایت فردی و اجتماعی

پس از تبیین معنای ولایت، در گام بعد باید به این معنا توجه داشت که ولایت در حوزه مباحث اجتماعی و سیاسی اسلام، معنایی متفاوت با معنای ولایت در حوزه روابط فردی دارد و در صورت بی‌توجهی به این تفاوت‌ها در شناخت موضوع ولایت در احکام آن دچار مشکل خواهیم شد. چه بسا بسیاری از اختلاف‌ها در مسئله ولایت فقیه، ریشه در بی‌توجهی به معنای ولایت اجتماعی موضوعاً دارد؛ بدین معنا که ولایت اجتماعی در حوزه روابط اجتماعی و حوزه عمومی جامعه و ولایت فردی، ولایت هر شخص بر روابط فردی خود می‌باشد که امری شخصی و حوزه خصوصی است. در این قسمت به توضیح تفاوت ولایت فردی و ولایت اجتماعی پرداخته می‌شود؛ به این معنا که تفاوت در موضوع ولایت (فرد یا جامعه) چه تأثیری در نوع ولایت دارد؟ بدین منظور به پنج تفاوت اشاره خواهد شد.

۳-۱. تفاوت در شیوه تشخیص

در ولایت فردی، فرد در حوزه روابط شخصی خود به‌تنهایی دارای قدرت تشخیص است؛ زیرا دامنه این روابط بسیار محدود است و فرد به‌تنهایی قدرت احاطه بر روابط و موضوعات فردی را دارد؛ برخلاف ولایت در حوزه روابط اجتماعی که شخص به‌تنهایی چنین قدرتی ندارد که بتواند تمامی روابط اجتماعی را بشناسد؛ بلکه نظامی از مجموعه انسانی باید با یکدیگر مشارکت داشته باشند تا امکان تشخیص یک موضوع اجتماعی فراهم شود و به‌تعبیر دیگر، احاطه بر موضوع، تنها در سایه مشارکت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای مثال، یک فرد برای تنظیم هزینه‌های منزل خود، به‌راحتی می‌تواند تشخیص دهد که درآمد حاصل را صرف چه اموری کند یا در چه اموری صرف نکند. تشخیص چنین اموری می‌تواند توسط مسئول خانواده انجام گیرد؛ چراکه جمع‌آوری اطلاعات لازم برای تشخیص چنین امری از فعالیت فردی نشئت می‌گیرد؛ اما در جامعه، اتخاذ تصمیمی در سطوح مختلف تصمیم‌گیری «خرد، کلان و توسعه»

به‌گونه‌ای فردی نمی‌تواند صورت گیرد؛ یعنی حتی تصمیم‌گیری در سطح خُرد نازل‌ترین سطح از موضوعات اجتماعی به‌صورت فردی امکان‌پذیر نیست. برای نمونه، برای اینکه مدیر یک کارخانه یا شرکت بازرگانی بتواند به تشخیص بهینه‌ای از نحوه تنظیم روابط داخلی و به بهترین شکل بهره‌وری دست یابد، به گروهی از متخصصان احتیاج دارد تا بتوانند از جوانب مختلف، روابط داخلی و خارجی این سیستم را مورد مطالعه قرار دهد و پس از جمع‌بندی نهایی، معضلات یا راهکارهای آن مجموعه را مورد تشخیص و ارزیابی قرار دهند.

۳-۲. تفاوت در شیوه تصمیم

اگر امر تشخیص در موضوعات اجتماعی به‌گونه فردی قابل تحقق نباشد، تصمیم و اجرا نیز به‌صورت فردی امکان‌پذیر نخواهد بود. واضح است که تشخیص، زمینه تصمیم است؛ از این رو همان‌طور که سایر افراد و امکانات در تشخیص مسئله‌ای سهم می‌شوند، به همان میزان نیز در تصمیم‌گیری سهم‌اند. این سخن به‌معنای لزوم تصمیم‌گیری به‌صورت «شورایی» نیست؛ بلکه مبنی بر مشارکت جمعی در ایجاد یک تصمیم است. هرچند که در نهایت، لزوماً یک فرد تصمیم بگیرد، ولی پشتوانه، زمینه و عقبه این تصمیم، اطلاعاتی است که از مجموعه مورد سرپرستی و ولایت، در مشارکت جمعی به‌دست آمده است.

۳-۳. تفاوت در شیوه اجرا

در بخش اجرا نیز اگر فرد بخواهد در رفتار فردی خود اعمال ولایت نماید، مجری، خود اوست و در اجرا وابستگی چندانی به همراهی سایرین ندارد. هرچند در اجرا ممکن است تصمیم‌های دیگران و نحوه اجرای دیگران محدودیت‌هایی را برای اجرای او اعمال کند و او را دستخوش تنگناها نماید یا در بعضی امور راهگشا باشد؛ اما این محدودیت‌ها به‌معنای دخالت مستقیم در موضع و نحوه اجرای او نیست؛ لکن در تصمیم‌های اجتماعی، همراهی مجموعه در اجرای آن تصمیم‌ها لازم است. به سخن دیگر، برای اینکه تصمیم‌های اجتماعی، در مجموعه جامعه قابلیت جریان یابد، باید کل جامعه پذیرش اجرای چنین تصمیمی را داشته باشد و ابزارهای اجتماعی نیز در خدمت

جریان این تصمیم قرار گیرد. اجرای تصمیم‌های اجتماعی، به وسیله ابزارهای حکومتی و اجتماعی امکان‌پذیر است؛ یعنی آن نهادهای اجتماعی هستند که باید تصمیم اتخاذشده را در ساختار و بدنه جامعه به جریان اندازند؛ هرچند این نهادها به‌طور مستقیم زیر نظر دولت انجام وظیفه نکنند. برای مثال، اگر تصمیم خاصی درباره سود سپرده‌گذاران در جامعه اخذ می‌گردد، جریان چنین تصمیمی در جامعه به‌عهد شبکه‌های اعتباراتی است، نه شخص خاص. این واقعیت در نمونه‌های اجتماعی دیگر نیز دیده می‌شود.

۴. تفاوت «ولایت بر جامعه» در گذشته و حال

محور بعدی که قبل از تبیین مراتب ولایت اجتماعی باید بدان توجه کرد، تفاوت ولایت اجتماعی در گذشته و حال است. به نظر می‌رسد که بی‌توجهی به پیچیدگی‌های حکومت‌ها و مدیریت آنها در توسعه جوامع در عصر حاضر باعث می‌شود تحلیل ما از مسئله ولایت اجتماعی و ولایت سیاسی بر اساس مبانی اسلامی، تحلیلی بسیط و ناتوان از هم‌آوردی و مقابله با تحلیل‌های مادی از مدیریت جوامع بر اساس مکتب‌های مادی باشد. برای درک مفهوم واقعی حکومت به‌شکل امروزی آن، لازم است از دو زاویه به این پدیده نظر کنیم:

۴-۱. مدیریت همه‌جانبه و هماهنگ

مهم‌ترین وظیفه دولت‌ها و حکومت‌ها در سده‌های گذشته، ایجاد امنیت و جلوگیری از هرج‌ومرج و ایجاد نظم اجتماعی لازم بود تا مردم در سایه این نظم و امنیت بتوانند به تأمین معاش خود بپردازند. از این‌رو حکومت‌های گذشته در بخش‌های مختلف اجتماعی به‌شکل امروزی به‌گونه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده عمل نمی‌کردند؛ بلکه شکل بسیار ساده‌تری داشتند. نیازهای عمده جوامع گذشته نیازهای ساده‌ای بود که در داخل آن جوامع قابل ارضا بود؛ مگر آنکه منابع اولیه آن از اصل وجود نداشت؛ لکن با وارد شدن به عصر مدرنیسم و پیشرفت صنعت و فناوری، حکومت‌ها به ابزارها و روش‌های مدرن مسلط شدند و چهره‌های جدید به خود گرفتند و به‌عبارت دیگر، سخن از الگوی جامع

توسعه به‌میان آمد. در جوامع امروز، دیگر توسعه به‌صورت بخشی ملاحظه نمی‌گردد؛ بدین صورت که بخش‌های مختلف جامعه مانند بخش‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدون هماهنگی با یکدیگر، تنها به توسعه بخش خود بیندیشند و برنامه‌ریزی کنند؛ بلکه هدف جوامع مدرن در دنیای امروز، توسعه هماهنگ در تمامی ابعاد جامعه است؛ به‌گونه‌ای که در تمامی سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها در هر بخش، لوازم و تبعات توسعه دیگر بخش‌ها ملاحظه می‌شود؛ یعنی در تصمیمات اقتصادی، لوازم فرهنگی و سیاسی این تصمیمات و برنامه‌ریزی‌ها ملاحظه می‌گردد و همچنین در بخش‌های سیاسی و فرهنگی، این‌گونه مجموعه‌نگری و ملاحظه سیستمی امری لازم است. طی دهه‌های ۸۰ و ۹۰ مفاهیمی جدید از فرهنگ و توسعه مطرح شد که در آنها توسعه فقط سنجش مادی درآمد، بیکاری و نابرابری نیست؛ بلکه توسعه فرایندی چندبعدی است که تغییرات عمده در ساختارهای اجتماعی، گرایش‌های مردم و نهادهای ملی، تسریع و رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و محو فقر را در پی دارد. از آنجاکه هر جامعه فرهنگ ویژه خود را دارد، ضرورتاً توسعه نیز باید بر اساس آن ویژگی‌ها استوار باشد و تحقق یابد. بر این اساس، در دنیای امروز وظیفه دولت‌ها و حکومت‌ها توسعه هماهنگ تمامی ابعاد جامعه برای رسیدن به اهداف خاص می‌باشد و این‌گونه نیست که دولت‌ها توسعه را صرفاً یک امر اقتصادی - فناورانه ملاحظه کنند.

بالتبع تحقق چنین توسعه‌ای می‌بایست مبتنی بر الگویی خاص در امر حکومت‌داری صورت گیرد که این الگو بتواند تمامی ابعاد جامعه و متغیرهای آن را در یک مجموعه ملاحظه کند و وزن و اولویت هر موضوع و متغیر را مشخص سازد تا بر اساس این نگرش نظام‌مند بتواند در قدم‌های بعدی متناسب با مقدرات «انسانی، ابزاری و امکاناتی» برنامه توسعه هماهنگ را طراحی و اجرا کند.

البته آنچه ذکر شد، بدین معنا نیست که در جوامع امروزی حکومت در تمامی سطوح جامعه به‌طور مستقیم دخالت دارد و لازم است که تمامی فعالیت‌ها به‌شکل دولتی انجام پذیرد. چه‌بسا در کشورهای مختلف (متناسب با نظام سیاسی آنها) دامنه دخالت دولت کم یا زیاد باشد؛ اما وجه مشترک تمامی جوامع مدرن در این است که

هیچ کشوری حاضر به هدر رفتن منابع خود و هرج و مرج و تشتت در سرمایه‌گذاری‌های مختلف اقتصادی و غیراقتصادی نیست. به تعبیر دیگر، حکومت، خود را موظف به ایجاد شرایط و بستری برای فعالیت‌های اجتماعی در جهت پذیرفته‌شده جامعه که ممکن است جهت الهی و معنوی یا مادی و دنیوی یا تلفیقی از این دو باشد، می‌داند تا بتواند متناسب با میل عمومی در سایه آن شرایط، از توان موجود جامعه حداکثر استفاده را به‌منظور حرکت به سمت مورد نظر ببرد و روزبه‌روز توان و قدرت جدیدی برای جامعه خلق کند. چنین انسجام و به‌هم‌تنیدگی و ایجاد معادلات لازم و سازمان‌ها و ساختارهای اجتماعی متناسب با چنین تحرکی، در حکومت‌های کهن و ساده قابل مشاهده نیست و اصولاً همین امر باعث شده است که حکومت‌های امروزی بیش از گذشته به توسعه انسانی روی آورند؛ زیرا همگان دریافته‌اند که محرک حرکت به سمت توسعه، اراده، خلاقیت و تلاش انسان است.

از این رو به تناسب نظام ارزشی پذیرفته‌شده آن جامعه، ابزارهای متناسبی برای هر چه بیشتر به حرکت درآوردن افراد جامعه فراهم می‌گردد. به‌طور طبیعی با توسعه حکومت‌ها، شیوه‌های ایجاد انگیزش و تحرک، متناسب با آرمان‌ها، اهداف و اعتقادات ملل می‌تواند دستخوش تغییر شود. به‌هر حال مهم این است که در عصر جدید، موضوع اصلی کار حکومت‌ها تصمیم‌گیری در زمینه تنظیم نسبت‌های کلان در جامعه است؛ نسبت‌هایی که تصمیم‌گیری درباره آنها شرایط خاصی را برای تصمیم‌گیری افراد آن جامعه فراهم می‌کند. حتی در جوامع لیبرال نیز که ادعای دفاع از آزادی‌های فردی و حضور حداقل دولت در جوامع را دارند، این معنای عام از حکومت (حرکت به سمت توسعه و ایجاد بسترهای لازم برای استفاده بهینه از تمام توان موجود جامعه و ایجاد توانایی‌های جدید) به چشم می‌خورد و هرگونه عملکردی که مخل چنین رویه‌ای باشد، از نظر تمامی اشکال حکومت‌های امروزی، هدر دادن امکانات و ضایع کردن ظرفیت موجود جامعه پنداشته می‌شود. برای روشن‌تر شدن معنای حکومت در عصر کنونی کافی است به بُعد دیگر قضیه (تأثیر حکومت‌ها در یکدیگر) توجه شود.

قبل از تبیین بُعد دیگر، باید به این مطلب مهم اشاره کرد که اکثر منتقدان یا نظریه‌پردازان حکومت دینی به نحوه عملکرد دولت‌های مدرن عصر کنونی توجه ندارند

و بر این باورند که این تنها حکومت مبتنی بر نظریه مطلقه فقیه است که برای همه شئون زندگی اجتماعی و فردی نسخه می‌پیچد؛ از این رو از آن به استبداد تعبیر می‌کنند؛ حال آنکه با کمی توجه به شیوه عملکرد دولت‌ها به این نکته مهم پی خواهند برد که دولت‌های مدرن با ایجاد شرایط و بسترهای خاص، نه تنها در حیات اجتماعی، بلکه در زندگی و اختیارات فردی نیز تصرف می‌کنند.

۲-۴. جهانی سازی

محور دومی که بر نحوه عملکرد دولت‌های مدرن باید بدان توجه کرد، این است که در عصر کنونی اگر دولتی بخواهد تنها در مرزهای جغرافیایی خود محصور شود و فقط در مقیاس ملی به توسعه جامعه خود بپردازد، افزون بر اینکه نمی‌تواند به توسعه‌ای هماهنگ در جامعه خود دست پیدا کند، مجبور خواهد شد که زمام تدبیر امور جامعه خود را به دست صاحبان قدرت در خارج از مرزها بسپارد.

هر حکومت و دولتی چون هست و می‌خواهد باشد، به دنبال رشد و گسترش خویش است و این رشدخواهی و گسترش‌طلبی در حدی محدود و در مرزی محصور نمی‌شود و تا آنجا که می‌تواند و امکان می‌یابد، موانع را رفع می‌کند و بر گستره حاکمیت و نفوذ خویش می‌افزاید و برای آنکه امکان تداوم این گسترش‌خواهی فراهم شود و مدیریت امکانات گسترش‌یافته ممکن گردد، خودبه‌خود به تقسیم مشاغل و تخصصی شدن امور در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تن می‌دهد.

از همین روست که در وضعیت کنونی، جامعه جهانی شاهد تلاش مضاعف نظام استکباری برای ایجاد یک جامعه جهانی واحد با مرامنامه‌ای واحد و احکام و تعاریفی مشترک است. به دلیل طبیعت برون‌گرایی نظام سلطه، این کشورهای به اصطلاح توسعه‌یافته پس از تسلط و سیطره بر منابع داخلی خود، در پی زیادت‌طلبی، به تسخیر منابع سایر ملل روی آوردند و به تلاش بسیار گسترده‌ای در رفع موانع پیش روی خود دست زدند که ایجاد مراکز بین‌المللی در موضوعات مختلف، نمودی از همین جریان است.

به عبارت دیگر، هرچند یک چهره تشکیل این سازمان‌ها ایجاد تعاون و هماهنگی بین‌المللی برای انجام فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی است، به دلیل حاکمیت نظام

سلطه بر نحوه شکل‌گیری و قانون‌گذاری آنها، به‌طور معمول عضویت کشورهای ضعیف در آن سازمان‌ها به نفع کشورهای قوی و توسعه‌یافته است؛ ولی شرایط مبادلات و ارتباطات بین‌المللی به‌گونه‌ای فراهم می‌شود که کشورهای ضعیف به‌رغم چنین امری، عضویت در چنین سازمان‌هایی را برای خود به‌صرفه ببینند.

سازمان‌های جهانی و شرکت‌های چندملیتی بین‌المللی، چنان سیطره خود را بر اقصی نقاط عالم پهن کرده‌اند که کشورهای ضعیف توان تحرکی در خود نمی‌بینند، مگر پس از عضویت در چنین جوامعی، و سپس تبعیت از احکام و ضوابط خودساخته آنها. پذیرش و تبعیت از این قالب‌های بین‌المللی نیز به‌معنای همگانی شدن و مشارکت در ایجاد یک دهکده جهانی است که حاکم آن همان است که بیشترین قدرت در دست اوست. نظام استکباری از طریق ابزارهای بین‌المللی که در اختیار دارد، همان کاری را که حکومت‌های مدرن در محدوده داخلی خود می‌کنند، به‌شکلی بسیار گسترده‌تر (به گستره کره زمین) انجام می‌دهند.

در نظم نوین جهانی، قرار بر این است که جهان از سوی ثروتمندان و برای ثروتمندان اداره شود. نظام جهانی، شباهتی به بازار کلاسیک ندارد و اصطلاح «مرکانتیلیسم شرکت‌های سهامی» بیشتر براننده آن است. حکومت به‌گونه‌ای روزافزون به دست نهادهای عظیم خصوصی و نمایندگان آنها می‌افتد. این نهادها ویژگی تام و تمام (توتالیتر) دارند. در یک شرکت بزرگ سهامی، قدرت از بالا ناشی می‌شود و مردم بیرون از آن جای دارند. در این نظام، دیکتاتوری که «رقابت آزاد» نام گرفته، قدرت تصمیم‌گیری درباره سرمایه‌گذاری، تولید و مبادله، متمرکز و دگرگونی‌ناپذیر است و در برابر نظارت کارگران و مردم، همچون یک اصل برتر و مطابق با قانون، مصونیت دارد. با رشد شتابان شرکت‌های چندملیتی و رسیدن آنها به سطحی که فروش خارجی‌شان بر تجارت جهانی فزونی گرفته، این نظام‌های حکومت خصوصی قدرتی به‌دست می‌آورند که کسی حتی خوابش را هم ندیده است. آنان طبعاً از این قدرت برای آفریدن «حکومت واقعی و غیررسمی جهانی» - که در مطبوعات تجاری از آن یاد می‌شود - استفاده کرده‌اند که نهادهای ویژه خود را دارد و از نظارت یا نفوذ مردم برکنار است... (چامسکی، ۱۳۸۳: ص ۵۷).

نظام استکباری درصدد ایجاد بستر لازم برای شکل‌گیری اخلاق، اعتقادات و رفتار اقتصادی متناسب با توسعه مادی است و بدین منظور از حربه‌های مختلف استفاده می‌کند؛ حتی در وارد کردن یک محصول مصرفی بسیار خرد مثل شکلات، به‌گونه‌ای عمل می‌کند که بتواند در سایه وارد کردن شکلات‌های جدید با طعم‌های دیگر، ذائقه‌های مردم را تحت تأثیر قرار دهد و میل آنها را در مصرف کالاهای مورد نظر خود دستخوش تغییر کند. اگر به تأثیرات روانی و غیرروانی محصولات تولیدشده بر جوامع واردکننده توجه شود، مشاهده می‌گردد که نظام استکباری از هر وسیله‌ای برای وارد کردن فرهنگ خود استفاده می‌کند. طبیعی است که حضور مستقیم فرهنگی از طریق توسعه ارتباطات و پخش تصاویر و اطلاعات فاسد و گمراه‌کننده، از ویژگی‌های اولیه و روزمره چنین نظامی است. این نظام از طریق شبکه‌های خبرپراکنی بین‌المللی، چه در قالب ارائه اخبار و اطلاعات و چه در قالب ارائه تحلیل‌ها و برنامه‌های دیگر، مصونیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملل را به‌مخاطره می‌اندازد و در ایجاد حوادث سیاسی یا فرهنگی متناسب با فرهنگ خود تلاش می‌کند. بنابراین از آن سوی مرزها به تحقیر بعضی و به تجلیل از بعضی دیگر - که با منافع آنها سازگاری دارند - می‌پردازد.

بحث درباره چهره‌های مختلف اعمال حاکمیت نظام استکباری بر جوامع مستضعف بحثی مستقل است. آنچه در این مقام درصدد توضیح و تبیین آن هستیم، باز نمودن معنای حکومت به‌شکل امروزی آن است. روشن شد که حکومت در شکل امروزی آن، به‌معنای نهادهایی است که چگونگی تغییر جامعه را در جمیع شئون تحت کنترل خود درمی‌آورد. هرچند تأکید می‌شود که این کنترل به‌معنای دولتی شدن تمام فعالیت‌های اقتصادی نیست و چه‌بسا بسیاری از فعالیت‌ها به‌عهده بخش خصوصی باشد، به‌وسیله اهرم‌هایی، فعالیت بخش خصوصی در جهت فرهنگ حاکم بر توسعه به‌استخدام درمی‌آید و اگر غیر از این باشد، توجیه معقولی برای آن نخواهد بود.

۵. مراتب ولایت بر جامعه

پس از تبیین اجمالی مفهوم ولایت و ولایت اجتماعی و بررسی ویژگی‌های مدیریت و حکومت در عصر حاضر، در ادامه به تبیین مراتب ولایت اجتماعی پرداخته می‌شود. آنچه

در ابتدا باید بدان توجه کرد، این است که بدون وارد شدن به مباحث تخصصی فلسفه جامعه و پیگیری موضوع حقیقی بودن یا اعتباری بودن جامعه، اجمالاً بر اساس همه مبانی، جامعه به عنوان یک مجموعه روابط مستقل از فرد، مانند روابط اقتصادی یا روابط فرهنگی، دارای اثرگذاری است و با آمدن و رفتن افراد به حیات خود ادامه می‌دهد. این روابط دارای یک سطح روابط انسانی نیست؛ بلکه افراد در این جامعه متناسب با منزلت خود دارای مدیریت‌های مختلف‌اند و هر مدیر در حوزه مدیریت خود توان تصرف، تصمیم‌گیری و ایجاد تغییر در محدوده خاصی را دارد؛ مثلاً یک مدیر در حیطه تصرفات خود قدرت تصمیم‌گیری در تنظیم اوقات حضور کارکنان خود و ضوابط اجرایی سازمان را دارد. نتیجه قهری اعطای حق تصمیم‌گیری به مدیر، تبعیت افراد تحت مدیریت اوست؛ اما همین مدیر در سطح بالاتر روابط انسانی، دارای محدودیت است؛ یعنی در حیطه تصمیم‌گیری خود مجبور به تبعیت از ضوابط وزارت مربوط به خود است؛ زیرا حوزه اختیارات تصمیم‌گیری او به اندازه یک مدیرکل نیست و در محدوده تصمیم‌گیری یک مدیرکل اجازه اعمال نفوذ ندارد. بنابراین، مدیر در عین اینکه در محدوده‌ای اجازه عمل و اختیار دارد، قدرت تصرف او با تبعیت و پذیرش دسته‌ای ضوابط و دستورها از مافوق وی عجین شده است. این مسئله، مختص مدیر یک سازمان یا حتی نظام مدیریت - به معنای خاص آن - نیست؛ بلکه یک کشاورز نیز در حیطه فعالیت‌های خود توان تصمیم‌گیری در این زمینه را دارد که در چه زمانی و چه محدوده‌ای، چه محصولی را کشت کند و چه تعداد افرادی را به همکاری بگمارد. همین کشاورز برای انجام فعالیت‌های خود در محدوده‌ای که برای خویش تعریف می‌کند، تابع مجموعه‌ای از محدودیت‌ها، ضوابط یا دستورهاست که مستقیم یا غیرمستقیم فعالیت او را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ نرخی که برای عرضه محصول کشاورزی او تصویب شده، یا میزان اعطای تسهیلاتی - اعم از ماشین کشاورزی، کود شیمیایی و وسایل آبیاری - که در اختیار او قرار می‌گیرد و امثال آن، مواردی هستند که محدوده تصمیم‌گیری او را وسیع یا محدود می‌کنند. این واقعیت را می‌توان در هر شغلی بر افراد جامعه تطبیق داد. بنابراین در جامعه، نظامی از مناصب اجتماعی شکل می‌گیرد که حیطه تصمیم‌گیری و تبعیت هر فرد را متناسب با موقعیت اجتماعی وی دستخوش تغییر و نوسان می‌کند.

بنابراین عنوان ولی یا مدیر به کسی اطلاق می‌شود که در قبال زیردستان و سایر منابع انسانی، مسئولیت دارد. تقریباً همه مدیران یک واحد اجتماعی یک وجه مشترک دارند و آن زیردستان است؛ یعنی افرادی که زیر نظر آنها کار می‌کنند (علاقه‌بند، ۱۳۸۸: ص ۱۳). مدیران مسئولیت چهار نوع فعالیت اصلی (برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، کنترل و نظارت) را بر عهده دارند. یکی از راه‌ها برای پی بردن به معنای مدیریت، توجه به این نکته است که مدیر می‌تواند در سطوح مختلف یک واحد اجتماعی انجام وظیفه کند و به فعالیت‌های مختلف با دامنه‌ها و گستره‌های متفاوت پردازد (سعیدی و نظری، ۱۳۸۷: ص ۶).

بنابراین می‌توان در جامعه، سخن از نظام ولایت اجتماعی یا نظام مدیریت اجتماعی به میان آورد. البته در باب سطوح مدیریت در جامعه یا سازمان‌های اجتماعی، تقسیماتی همچون مدیران «عالی، میانی و عملیاتی» مطرح است؛ اما با کمی مشابهت در این مقاله از تقسیم‌بندی دیگری استفاده می‌گردد و آن تقسیم‌بندی عام مراتب ولایت بر جامعه در سه سطح «خُرد، کلان و توسعه» است. اصطلاح «خُرد و کلان» معمولاً در علم اقتصاد متداول است و معنا و تعریف خاصی از آن ارائه می‌شود که با استفاده از آن اصطلاح و اضافه کردن واژه‌ای دیگر به عنوان «توسعه» بر آن، می‌توان سطوح و مراتب ولایت بر جامعه را تبیین کرد.

۵-۱. ولایت (مدیریت) در سطح خُرد

پایین‌ترین سطح مدیریت در هر نظام اجتماعی مدیریت در سطح خرد است. مدیریت در سطح خُرد به مدیریتی اطلاق می‌شود که در آن سامان‌دهی موضوع خاصی با زمان و مکان خاص مدنظر است. برای مثال مدیریت بر کشت گندم در دشت آزادگان در سال جاری نمونه‌ای از مدیریت خُرد است. در این مثال، موضوع خاصی (کشت گندم) همراه با مکان (دشت عباس) و زمان خاص (سال جاری) مدنظر است. نوع مدیریت‌هایی که برای تبدیل ماده اولیه به محصولات اجتماعی در چهارچوب ساختارهای تعیین‌شده اجتماعی انجام می‌گیرد، یا مدیریت سازمانی در سازمان‌هایی که با موضوعات خاص اعمال مدیریت می‌کنند، در این دسته از مدیریت قرار می‌گیرند. مجموعه نهادهایی که به تولید و توزیع محصول خاصی اعم از صنعتی، کشاورزی یا

خدماتی اختصاص دارند و نیز مدیریتی که بر نحوه تولید، توزیع و مصرف این محصولات اعمال می‌شود، همگی مدیریت خرد هستند. مثلاً مدیریت کارخانه فولاد مبارکه با همه عظمت آن - که مشتمل بر میلیاردها ریال سرمایه و هزاران نفر نیروی انسانی است - مدیریتی خرد است؛ چراکه مقید به موضوع و مکان خاص است و هدف آن نیز جز افزایش بهره‌وری در تولید محصول اجتماعی خاصی نیست.

مدیریت خرد، اختصاصی به مدیریت موضوعات اقتصادی ندارد؛ بلکه در موضوعات فرهنگی نیز مدیریت یک دانشگاه یا مدیریت یک پژوهشگاه، مدیریت خرد به‌شمار می‌آید. در موضوعات سیاسی نیز مدیریت یک روزنامه یا یک وسیله ارتباطی جمعی، مدیریتی خرد است. مدیریت این سطح از موضوعات بر عهده آحاد مردم یا نهادهای مردم‌نهاد است.

۲-۵. ولایت (مدیریت) در سطح کلان

سطح بعدی ولایت و مدیریت در جامعه، مدیریت در سطح کلان است. مدیریت کلان مدیریت بر اوصاف کلان اجتماعی همچون سیاست، فرهنگ و اقتصاد یا صنعت، کشاورزی، مسکن و... همراه با ساختارهای اجتماعی آنان است. در این سطح از مدیریت، موضوع خاص - که لزوماً در مکان خاص هم قرار دارد - موضوع مدیریت نیست؛ بلکه سخن از توسعه اوصاف کلان و نحوه توازن اجتماعی بین آنها و توسعه متوازن و هماهنگ آنها موضوع مدیریت است.

برای مثال، مدیریت خرد نحوه بهره‌وری از تولید یک محصول خاص کشاورزی یا صنعتی یا تجارت خاص را مدنظر دارد؛ حال آنکه مدیریت کلان، تمام موضوعات زیرمجموعه کشاورزی را با عنوان کشاورزی، جمیع موضوعات بخش صنعت را با عنوان صنعت و مجموعه متنوع بازرگانی را با عنوان بازرگانی در برمی‌گیرد و از نسبت بین این اوصاف کلان سخن به میان می‌آورد؛ مثل اینکه ارتباط بین کشاورزی، صنعت و خدمات چگونه باید باشد و به کدام یک باید اهمیت بیشتری داده شود و... . تصمیم‌گیری در چنین سطحی، تصمیم‌گیری در سطح کلان جامعه است. در موضوعات فرهنگی نیز می‌توان چنین نمونه‌هایی آورد؛ اینکه مجموعه دانشگاه‌ها چه ارتباطی با

پژوهشگاه‌ها داشته باشند یا نسبت بین پژوهش و آموزش چگونه باشد و اینکه به چه نسبت باید به آموزش اهمیت داده شود (صرف‌نظر از انواع پژوهشکده‌ها و آموزشگاه‌هایی که در سطوح مختلف جامعه‌اند و به موضوعات گوناگون می‌پردازند). بنابراین برداشتن قید موضوع و مکان خاص از یک موضوع و تبدیل آن به یک «وصف جامع» و ملاحظه کردن «نسبت بین اوصاف» سطح مدیریت را از مدیریت خُرد به مدیریت کلان منتقل می‌کند. مدیریت در این سطح بر عهده دولت‌ها و حاکمیت قوای سه‌گانه است که هرگونه تصمیم‌گیری در این سطح تأثیر مستقیم در سطوح مدیریت‌های خُرد جامعه دارد. نکته مهمی که در باب این سطح از مدیریت باید بدان توجه کرد، این است که نوعاً این سطح از مدیریت، مدیریت درون‌گرا و به‌دنبال ایجاد توازن و عدالت در جامعه می‌باشد؛ یعنی به‌دنبال آن است که سرمایه موجود اجتماعی اعم از قدرت، ثروت و اطلاعات و فرهنگ را به‌صورت متوازن در جامعه تولید، توزیع و مصرف کند.

۵-۳. ولایت (مدیریت) در سطح توسعه

سطح بالاتر در مدیریت و ولایت اجتماعی ولایت در سطح توسعه است. در مدیریت کلان، سخن از چگونگی بالا رفتن قدرت جامعه نیست؛ بلکه منظور این است که توان و قدرت (اعم از قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) موجود جامعه چگونه باید تولید و توزیع شود و چه شکلی از نحوه تخصیص و توزیع قدرت، توزیع متوازن و عادلانه است؟ اما در مدیریت توسعه، سخن از اصلاح جهت‌گیری کل جامعه و ایجاد توانمندی جدیدی برای جامعه در مقابل جوامع دیگر است که این سطح از مدیریت نوعاً برون‌گراست.

یعنی مدیریت در این سطح، درون‌گرا نیست و تنها نحوه تخصیص اعتبارات و توانمندی‌های موجود جامعه را به اجزای آن در نظر ندارد؛ بلکه ارتباط جامعه با بیرون و ایجاد توانمندی‌های جدید را برای کل جامعه، در قبال جوامع دیگر وارد تصمیم‌های خود می‌کند. مدیر توسعه برای نیل به این هدف، در ساختارهای اجتماعی، نظام توازن جدید ایجاد می‌کند و با ایجاد وحدت و کثرت جدید در تمایلات جامعه و ایجاد ظرفیت جدیدی در گرایش‌های آن، سطح توانمندی جامعه را به افق جدید وارد می‌کند.

در این سطح از مدیریت نسبت بین اوصاف کلان، موضوع مطالعه نیست؛ بلکه ارتقای توانمندی کل و بر هم زدن نظام موازنه قبل، برای ایجاد ظرفیت قدرت جدید در جامعه، موضوع مطالعه و تصمیم است (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۰: ص ۳۰). برای روشن شدن تفاوت مدیریت کلان و مدیریت توسعه می‌توان به این مثال توجه کرد: گاه یک وسیله صوتی مثل ضبط صوت با کارایی خاصی در جامعه تولید می‌شود که توزیع مناسب ضبط صوت تولیدشده به عموم جامعه به مثابه مدیریت کلان است؛ یعنی توزیع توان موجود بین اقشار جامعه به نحو عادلانه؛ اما اگر موضوع مدیریت، ارتقای ظرفیت کارآمدی آن و ایجاد فناوری برتر باشد تا کارایی بیشتری برای انتقال صوت پدید آید، نه کیفیت و استفاده و بهره‌وری مناسب یک محصول، سطحی از مدیریت به مثابه مدیریت توسعه است.

نمونه بارز این سطح از مدیریت را می‌توان در تصمیم‌گیری و رفتارهای امام راحل^ع و رهبر معظم انقلاب در زمان کنونی یافت. ایشان با ایجاد حوادث اجتماعی جدید و با موضع‌گیری‌های خاص و بموقع در مقابل نظام استکبار، سعی داشته‌اند از موقعیت‌های پیش‌آمده برای امیدوارتر و توانمندتر کردن جبهه حق و به هم ریختن و تضعیف جبهه باطل بهره بیشتری بگیرند. چنین سطحی از مدیریت که به طور دائم نسبت بین درون و بیرون و ارتقای توانمندی کل را مورد مطالعه قرار می‌دهد (مرعشی، ۱۳۷۶: ص ۴۱)، مدیریتی در سطح توسعه است. حضرت امام^ع با صدور فتوای قتل سلمان رشدی و موضع‌گیری در قبال او، مسلمین دنیا را به گونه‌ای دیگر سازمان‌دهی کردند و با صدور این فرمان توان همه مسلمین را در یک نقطه متمرکز کردند تا بر سر استکبار فروریزد؛ چنان‌که هنوز آثار آن ضربه بر کالبد نظام استکباری مشاهده می‌شود و هنوز هم آنها در صدد ترمیم ضایعات آن فتوا به اشکال مختلف‌اند. همچنین موضع‌گیری رهبر معظم انقلاب در قبال رژیم صهیونیستی و اعلام اینکه هر کس در هر جای دنیا با رژیم اشغالگر قدس بجنگد، او را یاری می‌کنیم، نمونه دیگری از قدرت‌بخشی به جبهه حق و تضعیف و تخریب جبهه باطل است که سازمان‌دهی جدیدی در میان مسلمین جهان برقرار کرد؛ یا موضع‌گیری بهنگام و روشنگری فعال در جریان موج بیداری اسلامی در دنیا توسط ایشان نمونه دیگری از مدیریت و رهبری مقام عظامی ولایت در سطح توسعه است.

این دست تصمیم‌گیری‌ها، تصمیم‌گیری در سطح مدیریت توسعه است و با تصمیم‌گیری در زمینه ارتباط بین بخش پژوهش و آموزش یا بین صنعت و خدمات تفاوت دارد و دقیقاً همین تفاوت است که به ما کمک خواهد کرد تا تفاوت رسالت رهبری و رسالت دولت و قوای سه‌گانه و رسالت نهادهای مردمی را مشخص کنیم و نشان دهیم که هیچ یک از این سه نهاد جای دیگری را اشغال نمی‌کند و توان انجام وظیفه دیگری را ندارد؛ در عین اینکه به‌طور کامل به یکدیگر مرتبط و وابسته‌اند. در باب این سطح از ولایت و مدیریت توجه به نکات زیر لازم است:

۱. سیاست‌گذاری‌های رهبری مشخص‌کننده خطوط اساسی و راهبردی نظام اسلامی است؛ یعنی بر اساس همان عدم محدودیت رهبری به امور جزئی و خرد و حاکم بودن منزلت رهبری بر سایر امور (ساختارهای اجتماعی)، تصمیم‌گیری‌های رهبری مبین مبانی و اصول اساسی و حاکم نظام اسلامی خواهد بود. بنابراین قرارگیری رهبری در جایگاه رفیع و منزلت برتر حوزه سیاست بر ساختارهای اجتماعی و لزوم تبعیت آنها، همه و همه دلالت بر رهبری بر سایر شئون اجتماعی دارد که حاصل آن استنتاج مبانی راهبردی از دستورها و فرامین رهبری است.

۲. کیفیت سیاست‌گذاری‌های رهبری در نظام اسلامی متفاوت با سایر نظام‌های اجتماعی دیگر خواهد بود. در این مورد به دو نکته می‌توان اشاره کرد:

اولاً اصل در سیاست‌های رهبری، توسعه اسلام و ضرورت بسط و گسترش آن است و به تعبیری درگیری با جبهه کفر مدنظر است؛ یعنی سیاست‌گذاری‌های رهبری در مقابله با نظام کفر جهانی در مسیر گسترش حوزه نفوذ و تغییر موازنه قدرت به نفع دین و توسعه اسلام صورت می‌گیرد و نه به تبع ساختارهای درونی نظام یا با اصل قرار دادن تصمیمات فرعی و تبعی؛

ثانیاً در راستای همین مسئله است که اصول و دیدگاه‌های بینش مادی یا التقاطی تأثیری در تعیین سیاست‌های رهبری اسلامی نخواهد داشت. به عبارتی، تفسیر مادی‌گرایانه یا التقاطی تکامل اجتماعی (در هر رتبه‌ای) و همچنین نسبت تکثیر و عملکردهای عینی نظام الحادی یا التقاطی، هیچ یک نقش اصلی یا محوری در این امر ندارند. بنابراین تنها «توسعه قدرت اسلام» است که مبنا و اصل قرار می‌گیرد. بر این

اساس برای تصحیح نظام کارشناسی اجتماعی و خروج آن از التقاط، اولین قدم این است که ساختارهای موجود را هماهنگ با سیاست‌های رهبری تغییر دهند و در قدم بعد، تمامی ساختارهای اجتماعی را بر مبنایی جدید و بر پایه راهبردهای رهبری - که برگرفته از دین می‌باشد - تنظیم و هماهنگ کنند و همواره متناسب با تکامل اجتماعی، به تکامل آن ساختارها بیندیشند.

۳. جریان «سیاست‌های رهبری» در تمام ارکان جامعه امری ضروری و غیرقابل تردید است. بر اساس نکاتی که بدان تذکر داده شد، این امر واضح و گویاست؛ اما تنها اشاره‌ای که در اینجا می‌توان کرد، این است که وجود وحدت کلمه (به معنای جریان یک حرف واحد در جامعه) برای جلوگیری از تشتت و تفرق جامعه، امری ضروری و یک نیاز اجتماعی است و قطعاً مرحله‌عالی ظهور این وحدت کلمه نیز در جریان یافتن کلام رهبری در تمام سطوح مدیریت اجتماعی خواهد بود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی مفهوم ولایت و تفاوت جوهری آن با مفهوم مدیریت مادی، مراتب ولایت بیان و تفاوت ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی تبیین گردید و در باب ولایت اجتماعی هم ابتدا با بررسی تفاوت ولایت فردی و ولایت اجتماعی، سه مرتبه ولایت اجتماعی بیان شد که نتایج زیر را می‌توان از تبیین مراتب ولایت گرفت:

۱. نظریه ولایت فقیه به نظام ولایت تبدیل می‌گردد و باید تمامی مراتب ولایت در هماهنگی با هم به دنبال رشد و پیشرفت جامعه باشند که در این نظام ولایت‌محور، ولایت در سطح توسعه است که جایگاه رهبری می‌باشد.

۲. این سه سطح از ولایت به صورت طولی با هم ارتباط دارند؛ اما در عین حال این ارتباط دوسویه است و همه این سطوح تأثیر و تأثر مستمر بر یکدیگر دارند و اعمال ولایت در هر سطحی مشروط به هماهنگی با سطوح دیگر ولایت است.

۳. تفکیک نکردن مراتب ولایت در جامعه بزرگ‌ترین مغلطه‌ای است که توسط منتقدین به نظریه ولایت مطلقه فقیه صورت پذیرفته است. برخی این‌گونه بیان می‌کنند که «اداره جامعه، تدبیر امور عمومی، حکومت و سیاست، امری توفیقی، تعبدی و

تأسیسی نیست؛ بلکه امری عقلایی است و تجربه بشری در ارتقای آن نقش اساسی ایفا می‌کند. لذا برنامه‌ریزی، تدبیر امور مختلف مردم و اداره جامعه بر عهده متخصصان و کارشناسان است، نه فقها» (کدیور، ۱۳۸۷: ص ۱۳۵). بدین سبب مبتنی بر این شبهه، برخی بیان می‌کنند که در انتخابات مجلس خبرگان نباید فقط قید اجتهاد باشد؛ زیرا رهبری در صدد مدیریت بخش‌های مختلف جامعه است؛ لذا باید متخصصان دیگری در خبرگان باشند تا وجه دیگر مدیریت رهبری، مانند شم اقتصادی و سیاسی و... را در ایشان تشخیص دهند. البته بخش اول این شبهه دو قسمت دارد: یکی اینکه آیا مراتب مختلف ولایت و مدیریت در جامعه اسلامی باید دینی باشد و مبتنی بر اصول و آرمان‌های اسلامی اعمال گردد؟ که در جای خود باید اثبات شود که مبتنی بر نگاه توحیدی و مبنای دین حداکثری، همه سطوح ولایت و مدیریت در جامعه اسلامی باید دینی باشد و عقل و تجربه هم باید در خدمت جریان ولایت دینی به کار گرفته شود؛ اما بخش دوم این شبهه با استفاده از این مقدار مباحث انجام شده روشن می‌شود که این سخن ناشی از جدا نکردن مراتب مدیریت در جامعه است. ایشان گمان کرده‌اند که توان تدبیر رهبری، ناشی از آشنایی با مدیریت کلاسیک تدریس شده در دانشگاه‌هاست. دو اشکال مهم در این نظریه به چشم می‌خورد:

الف) گمان شده است که باید مدیریت جامعه اسلامی بر اساس علم مدیریت پدیدآمده در غرب سامان یابد؛ حال آنکه این مدیریت از بیخ و بن با فرهنگ اسلامی ناسازگار است؛

ب) گمان شده است که مدیریت و ولایت رهبری، مدیریت در سطح کلان است؛ حال اینکه ولی فقیه مبتنی بر مباحث پیشین رهبری در سطح توسعه و راهبردی اعمال ولایت می‌کنند و هدف او نیز اصلاح جهت‌گیری نظام و بالا بردن توان و ظرفیت جامعه در مقیاس جهانی و در درگیری با نظام کفر و استکبار بین‌المللی است.

۴. نتیجه آخر اینکه متناسب با جریان نظام ولایت، باید فقه اجتماعی در سه سطح «خرد، کلان و توسعه» استنباط شود و در مرتبه بعد، مبتنی بر آن، شبکه علوم اسلامی تولید گردد؛ و در مرتبه آخر، مبتنی بر فقه جامع و شبکه علوم اسلامی، الگوی اسلامی - ایرانی و ریزالگوها در زمینه‌های مختلف طراحی شود.

منابع

۱. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی. ۱۳۸۹ق. التوحید. محقق: هاشم حسینی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ق. لسان العرب. محقق/ مصحح: جمال الدین میردامادی. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین. ۱۴۱۵ق. کتاب المکاسب. قم: المؤتمر العالمي.
۴. جمعی از نویسندگان. ۱۳۸۱. امامت پژوهی (بررسی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره). مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۵. چامسکی، نوآم. ۱۳۸۳. نظم‌های کهنه و نوین جهانی. مترجم: مهبد ایرانی طلب. تهران: اطلاعات.
۶. حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین. ۱۳۷۰. بررسی مبانی نظری مدیریت. قم: منشورات داخلی فرهنگستان علوم اسلامی.
۷. خمینی، سیدروح‌الله. ۱۳۹۸. المکاسب المحرمه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. سعیدی، پرویز و محمدرضا نظری. ۱۳۷۸. اصول مدیریت و سرپرستی. ج ۳. گرگان: پیام پویا.
۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین. ۱۳۷۴. ترجمه تفسیر المیزان. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. ———. ۱۳۷۴. شیعه در اسلام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. عبداللهی، محمداسماعیل و هادی ناجی. ۱۳۹۵. «نگرشی تحلیلی بر مفهوم ولایت در تصوف و عرفان اسلامی». مجله پژوهش‌های علوم انسانی نقش جهان. سال ۱۰. ش ۳. پاییز. ص ۸۸-۷۵.
۱۲. علاقه‌بند، علی. ۱۳۸۸. مدیریت عمومی. ج ۲۰. تهران: روان.
۱۳. کاشف‌الغطا. ۱۴۲۰ق. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۴. کدیور، محسن. ۱۳۸۷. حکومت ولایی. تهران: نشر نی.
۱۵. مرعشی، سیدجعفر. ۱۳۷۶. چالشی نو در مقوله‌های اجتماعی. تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
۱۶. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۸. قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ. ج ۱۵. قم: صدرا.
۱۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی. ۱۳۷۵. عوائد الأیام. قم: بوستان کتاب دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۸. علی بن ابراهیم قمی (۱۳۶۳)، تفسیر قمی، دو جلد، انتشارات دارالکتاب
۱۹. قمی، شیخ عباس (۱۳۹۰)، مفاتیح الجنان، قم، انتشارات الهادی
۲۰. کلینی (۱۳۸۱) اصول کافی، ج ۱، تهران، انتشارات اسلامی